



آیه الله محمد تقی مصباح بزدی

آداب نشستن

دیگر از آداب معاشرت که در قرآن کریم مورد تاکید واقع شده این است که در مجالس طوری بنشینند که اگر تازه واردی، آمد جای نشستنش باشد. معمولاً مجالس ظرفیت محدودی دارد و اگر همه افراد بخواهند آزاد و راحت بنشینند ممکن است جا برای دیگران تنگ بشود از این رو دستور داده شده که در مجالس وقتی به شما گفته می‌شود که جا باز کنید تنگتر بنشینید و جا به دیگران بدهید که خدا هم به شما وسعت بدهد. در آیه 11 سوره مجادله می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذا قیل لکم تفسحوا فی المجالس فافسحوا یفسح الله لکم» درباره شان نزول این آیه گفته‌اند: کسانی که خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شرفیاب می‌شدند دور پیغمبر تنگ‌تنگ حلقه می‌زدند و کسانی که بعد می‌آمدند دیگر جا برای ایشان نبود این است که در این آیه اشاره می‌فرماید طوری نباشد که اگر کسی کاری دارد یا می‌خواهد سخنی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بشنود جا برای او نباشد.

بعد اضافه می‌فرماید: «و اذا قیل انشروا فانشروا» بعضی از مفسران گفته‌اند که منظور این است که اگر شخص محترمی وارد شد و به شما گفته شد بلند شوید و جای خود را به او بدهید این کار را انجام بدهید و در ذیل آیه دارد: «یرفع الله الذین آمنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات» این ذیل می‌تواند مؤیدی برای این تفسیر باشد که در بین شما کسانی هستند که مزایایی دارند و احترامشان برای شما لازم است از جمله مؤمنین خالص و علمای ربانی که نزد خدا محترمند و خدا آنها را بلند مرتبه قرار می‌دهد. «اذا قیل انشروا» یعنی هنگامی که به شما گفتند برخیزید تا شخص محترمی بنشیند، برخیزید و به او جا بدهید و بی‌احترامی نکنید زیرا اشخاص متقی و عالم، نزد خدای متعال مقامی بلند دارند.

گوش سپردن به سخن

یکی دیگر از آدابی که از سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم استفاده می‌شود و در قرآن کریم هم به آن اشاره شده نکته‌ای است که در باب مدیریت خیلی مهم است. کسانی که در جامعه، شاخصند و نوعی رهبری و پیشوایی دارند طبعاً دیگران به آنها مراجعه می‌کنند و انتقادات و پیشنهادهایی دارند و مسائلی را درباره مصالح و مفاسد جامعه مطرح می‌کنند که بسیاری از آنها صحیح و قابل قبول نیست اما شنونده در مقابل این سخنان باید چه عکس العملی نشان بدهد؟ آیه‌ای هست که از آن استفاده می‌شود که سیره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم این بود که به همه حرفها درست گوش می‌دادند و به اصطلاح خودمان تو ذوق طرف نمی‌زدند و اگر حرفش هم صحیح نبود به رویش نمی‌آوردند.

منافقان این مطلب را برای پیغمبر، عیب می‌دانستند و می‌گفتند: این شخص، فقط گوش و «اذن» است و هر کس هر چه می‌گوید گوش می‌کند. در آیه 61 سوره توبه می‌فرماید: «و منهم الذین یؤذون النبی و یقولون هو اذن» منافقان درباره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌گفتند «اذن» است یعنی فقط گوش است و همه سخنان را می‌شنود و نقض و ابرامی نمی‌کند.

خدای متعال در جواب ایشان می‌فرماید: «قل اذن خیر لکم یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین و رحمة للذین آمنوا منکم والذین یؤذون رسول الله لهم عذاب الیم»

درباره این تعبیر «یؤمن بالله و یؤمن للمؤمنین» مفسران وجوهی ذکر کرده‌اند که چرا در یک جا متعلق «یؤمن» با حرف «با» ذکر شده (بالله) و در جای دیگر با حرف لام (للمؤمنین) و فرق اینها چیست؟ یکی از بهترین وجوه این است که فرق بین این دو تعبیر، اشاره به تصدیق خبر و تصدیق مخبر است. توضیح آن که: کلمه «یؤمن» که متضمن معنای تصدیق است با حرف «باء» متعدی می‌شود و دلالت بر تصدیق به واقعیت و محتوای خبر دارد؛ مثلاً «ایمان بالله» به معنای تصدیق به وجود خدای متعال است و «ایمان به انبیا و کتابهای آسمانی» به معنای راست‌شمردن ادعای پیامبران و تصدیق به صحت محتوای کتابهای آسمانی است، اما هنگامی که با «لام» ذکر می‌شود دلالت بر تصدیق گوینده دارد اعم از این که سخنش را مطابق با واقع هم بداند یا نداند؛ یعنی معنایش این است که دروغ عمدی به گوینده نسبت نمی‌دهد ولی معنایش این نیست که محتوای سخن او را هم تصدیق می‌کند و به اصطلاح تعبیر اول، به معنای تصدیق خبر است و تعبیر دوم به معنای تصدیق مخبر، خواه همراه با تصدیق خبر هم باشد یا نباشد؛ یعنی وقتی شخص مؤمنی می‌آید به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم عرض می‌کند که فلان مطلب چنان است پیغمبر نمی‌فرمود؛ تو دروغ می‌گویی یعنی می‌خواهی خلاف واقع بگویی، اما معنایش تصدیق به صحت محتوای سخن نبود و اگر آن مطلب احتیاج به تحقیق داشت آن را تحقیق می‌کرد که آیا درست است یا نه. و این لسان مدحی است برای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم. و از این آیه می‌توان استفاده کرد که سایر رهبران و کسانی که مرجع مردم هستند باید در برخوردشان با دیگران این طور باشند وقتی کسی حرفی به ایشان می‌زند درست گوش بدهند و قیافه‌شان قیافه کسی باشد که او را تصدیق می‌کند اما معنایش این نیست که ترتیب اثر هم به حرف طرف بدهند.

در شان نزول این آیه گفته شده که شخصی از منافقان خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌نشست و سخنان آن حضرت را برای دوستان خود نقل می‌کرد (در روایات شیعه، نام وی عبدالله بن مطعم ذکر شده است). جبرئیل به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که این شخص، سخن‌چین است و گفت‌گوهایی را که در حضور شما انجام می‌گیرد برای منافقان نقل می‌کند. حضرت او را خواستند و به او گفتند که آیا تو برای منافقین خبر چینی می‌کنی؟ گفت: نه، چنین چیزی نیست. گفتند: بسیار خوب، ولی مبادا از این کارها بکنی. او رفت و پشت‌سر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گفت که این شخص «اذن» (گوش) است هر کس هر چه می‌گوید قبول می‌کند، به او گفته بودند که من اخبار را نقل می‌کنم او هم قبول کرده بود، و من آن را انکار کردم، از من هم قبول کرد!

صحبت درگوشی (نجوا)

یکی دیگر از مسائلی که در معاشرت مطرح می‌شود و در چند مورد در قرآن کریم به آن اشاره شده نجوا و درگوشی صحبت کردن است. در یک جمعی که افراد مختلفی

حضور دارند اگر دو نفر با هم خصوصی و درگوشی صحبت کنند طبعاً موجب رنجش دیگران می‌شود و در دلشان می‌گویند چرا مطلبی را می‌خواهند از ما پنهان کنند و ما را نامحرم حساب می‌کنند؟ اما گاهی مواردی پیش می‌آید که این کار ضرورت پیدا می‌کند؛ مثلاً شخصی یک مساله خصوصی دارد و نمی‌خواهد دیگران بفهمند ناچار می‌بایست بطور خصوصی و نجوا مطرح بکند، البته اگر بتواند در جایی که دیگران نباشند بگوید خیلی بهتر است ولی گاهی وقت تنگ است و باید زودتر به طرف گفت. یا این که مطلبی مربوط به مصالح حکومتی است که فقط باید رهبران قوم بدانند یا مربوط به اسرار نظامی است که نباید دیگران مطلع شوند یا برای این که آبروی کس دیگری محفوظ باشد احتیاج پیدا می‌شود که مطلب بطور خصوصی مطرح بشود؛ مثلاً کسی می‌خواهد کمکی برای شخص فقیری بگیرد اگر در حضور جمع مطرح بکند آبروی طرف ریخته می‌شود بدون این که ضرورتی داشته باشد یا این که دو نفر کدورتی دارند و کسانی می‌خواهند آنان را اصلاح بدهند اگر علنی مطرح کنند نقض غرض می‌شود، زیرا در «اصلاح ذات البین» گاهی اقتضا می‌کند که برنامه‌ریزی بشود و می‌دانید در اصلاح ذات البین گاهی گفتن دروغ هم جایز و بلکه مطلوب است مثل این که به طرف بگویند فلانی نسبت به شما خوش بین است و ارادت دارد.

بطور کلی در موارد مختلفی احتیاج به برخورد‌های خصوصی و گفت‌گوهای سری و درگوشی پیدا می‌شود. مواردی هم هست که بر عکس این درگوشیها درست برخلاف مصلحت است مثل توطئه‌هایی که منافقین می‌کردند آنها هم کارهایی را که می‌خواستند انجام بدهند فقط با همکاریانشان مطرح می‌کردند.

در قرآن کریم به انواع نجوا اشاره شده است در بعضی از آیات بطور کلی سفارش می‌کند که در نجواهایتان تقوا را رعایت کنید و توجه داشته باشید که سخنان مجرمانه شما را خدا می‌شنود بنابراین چیزی نگویید که خلاف مصلحت اسلام و بر خلاف تقوا باشد. در بعضی از آیات نجواهای خلاف مصلحت را منع فرموده و مردم را از آن برحذر داشته است و در بعضی از آیات گفته شده که نجوا برای کارهای صحیح اشکال ندارد و مواردی را ذکر فرموده که نجوا گفتن در آنها مانعی ندارد.

در سوره مجادله چندین آیه در مورد نجوا است و به این صورت شروع می‌شود: «الم تر ان الله يعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یكون من نجوی ثلاثة الا هو راعیهم و لا خمسة الا هو سادسهم و لا ادنی من ذلك و لا اکثر الا هو معهم این ما كانوا ثم بینهم بما عملوا یوم القیمة ان الله بكل شیء علیم» (1) اگر سه نفر باشید خدا چهارمی شماست و اگر پنج نفر باشید ششمی شماست و اگر کمتر باشید مثلاً دو نفر باشید خدا سومی است و اگر بیشتر باشید مثلاً هفت نفر باشید خدا هشتمی است. بنابراین به حضور خدای متعال در همه جا توجه داشته باشید و رعایت تقوا را بکنید.

درباره این آیه، نکته‌های تفسیری متعددی هست که مفسران ذکر کرده‌اند از جمله درباره «معیتی» است که خدای متعال در این جا برای خودش ذکر می‌فرماید: «و لا ادنی من ذلك و لا اکثر الا هو معهم» بدون شک خدای متعال یک موجودی در عرض موجودات دیگر نیست که شماره‌بندی بکنیم و بگوییم مثلاً پنج انسان به علاوه خدا می‌شود شش موجود. و این همان مطلبی است که حکما فرمودند که وحدت خدا، وحدت عددی نیست زیرا عدد و شمارش در مورد موجوداتی به کار می‌رود که در عرض هم هستند و با افزودن یکی بر دیگری، موجودیت آنها افزایش می‌یابد. پس منظور از این که خدا ششمین از پنج نفر هست فقط اشاره به حضور خدای تعالی و قیومیتی است که خدای متعال در همه جا و نسبت به همه چیز دارد.

بعد از این آیه می‌فرماید: «الم تر الی الذین نهوا عن النجوی ثم یعودون لما نهوا عنه» نمی‌بینید کسانی را که نهی شدند از نجوا باز هم همان کار را ادامه می‌دهند. این اشاره است به نهی منافقان از نجوا و نیز نجوا در مورد کارهایی که موجب مفسده اجتماعی است. بعد توضیح می‌دهد: «ویتناجون بالاثم والعدوان و معصیت الرسول» اینها کسانی هستند که با این که به آنها گفته شده نجوا نکنید در عین حال نجوا می‌کنند و محتوای نجوای آنان گناه و عدوان و تجاوز به حقوق دیگران و مخالفت و نافرمانی با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم است.

میان این سه چیزی که در این آیه ذکر شده می‌توان به این صورت فرق گذاشت که «اثم» یعنی گناهی که مورد نهی خدای متعال است اما تجاوز بر دیگران نیست مانند شرب خمر و عدوان، در مقابل اثم، گناهی است که موجب تضییع حقوق دیگران می‌شود. البته ممکن است «اثم» هم ارتباط با دیگران پیدا بکند اما اصالتاً حیثیت «اثم» همان حیثیت گناه شخصی است. اما «معصیة الرسول» در مقابل «معصیة الله» نافرمانی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در امور ولایتی و حکومتی است، چون بیاناتی که پیغمبر اکرم می‌فرماید گاهی به عنوان ابلاغ رسالت الهی است، که اطاعت این اوامر و نواهی همان اطاعت خداست، چون پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقشی جز واسطه بودن و رسول بودن را در این جاها ندارد اما گاهی اوامری است که شخص پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم صادر می‌کنند طبق مقامی که خدای متعال به ایشان مرحمت فرموده و ولایتی که بر مردم دارند منظور از معصیة الرسول نافرمانی پیغمبر در این گونه دستورهای حکومتی و ولایتی است. درگوشیهای منافقان درباره این چیزها بود یا می‌خواستند گناهی را دور از چشم دیگران مرتکب شوند و یا با هم برای مخالفت با پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم توطئه می‌کردند که چیزهایی را که ایشان دستور می‌دهند عمل نکنند و مخالفت نمایند.

«و اذا جاؤک حیوک بما لم یحیک به الله» اینها کسانی هستند که وقتی در حضور تو می‌آیند تحینت‌هایی به تو می‌گویند که خدا آن تحینها را فرموده است. در روایات آمده است که این جمله اشاره به یهودیانی است که خدمت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می‌رسیدند و به جای سلام، «سام» می‌گفتند (سام در لغت عبری به معنای مرگ است) و چنین وانمود می‌کردند که ادای احترام می‌کنند. و می‌توان ذیل آیه را مؤید آن قرار داد که می‌فرماید: «ویقولون فی انفسهم لولا یعذبنا الله بما نقول» پیش خودشان می‌گفتند که چرا خدا ما را به واسطه این سخنان عذاب نمی‌کند؟ «حسبهم جهنم یصلونها فینس المصیر» (2) خدا ایشان را عذاب خواهد کرد و برای عذابشان جهنم کافی است و احتیاجی نیست که آنان را در دنیا عذاب کنیم.

به هر حال این آیه نهی از نجوا و سخن مجرمانه‌ای می‌کند که محتوایش نامطلوب باشد و برخلاف مصلحت و حق باشد. بعد می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اذا تناجیتم فلا تتناجوا بالاثم والعدوان» از این آیه استفاده می‌شود که مطلق تناجی و درگوشی گفتن نامطلوب نیست از این روی، تاکید می‌کند که اگر زمانی لازم شد که سخن مجرمانه‌ای بگویید مواظب باشید که در سخنان اثم و عدوان و معصیت پیغمبر نباشد: «فلا تتناجوا بالاثم والعدوان و معصیت الرسول و تناجوا بالبر و التقوی» پس مطلق نجوا همیشه مذموم نیست و در صورتی که مقتضای بر و تقوا این باشد که شخص نجوا بگوید و خصوصی صحبت کند اشکالی ندارد: «واتقوا الله الذی الیه تحشرون».

در آیه بعد اشاره می‌فرماید به نجواهای مذموم: «انما النجوی من الشیطان لیجزن الذین آمنوا و لیس بضارهم شیئا الا باذن الله و علی الله فلیتوکل المؤمنون» روشن است نجوایی که کار شیطان است همان نجوای مذموم است، زیرا تناجی به بر و تقوا در جمله «و تناجوا بالبر و التقوی» تجویز شده است؛ یعنی نجوایی که به بر و تقوا نیست و مصلحتی ندارد یک کار شیطانی است، و شیطان این کار را به مردم القا می‌کند تا مؤمنان را ناراحت کند «لیجزن الذین آمنوا» زیرا وقتی مؤمنان می‌بینند که چند نفر خصوصی صحبت می‌کنند ناراحت می‌شوند که چرا از ما پنهان می‌کنند و چه مطلبی هست که ما را مطلع نمی‌کنند، شاید می‌خواهند بلاپی سر ما بیاورند «و لیس بضارهم شیئا» کارهای منافقان ضرری به مؤمنان نمی‌زند «الا باذن الله» مؤمن باید توجهش به خدا باشد. البته ممکن است کسانی توطئه‌هایی بکنند و با نجوا و درگوشی و قراردادهای مجرمانه اسباب زبانی برای مؤمنین فراهم بکنند ولی مؤمن باید توجهش به خدا باشد که هیچ چیزی بدون اذن خدا اثر نمی‌کند و این یک تربیت توحیدی است که مؤمن باید توجهش به خدا باشد: «و علی الله فلیتوکل المؤمنون» (3) توکلشان باید بر خدا باشد و از او بخواهند که توطئه‌های دیگران را خنثی کند، البته وظایف دیگری هم دارند که باید انجام بدهند ولی توجه و اعتماد قلبی‌شان باید بر خدا باشد، نه از کار کسی بترسند که مستقلاً ضرری به ایشان بزند و نه

امیدشان به دیگران باشد، امیدها باید به خدا باشد و خوف هم باید از خدا باشد.

از مجموع این آیات به دست می‌آید که ما چند نوع نجوا داریم: نجوایی که بر اساس بر و تقوا و به خاطر تأمین مصلحتی است که اشکالی ندارد؛ «و تناجوا بالبر و التقوی» و نجوایی که برای مخالفت‌خدا و پیغمبر است و محتوایش اثم و عداوت و معصیه الرسول است و از گناهان به شمار می‌رود و می‌بایست ترک بشود. و اما نجوای عادی که نه مصلحتی بر آن مترتب بشود و نه برای زیان زدن به مؤمنان است فی حد نفسه کار مطلوبی نیست و شاید اطلاق «انما النجوى من الشيطان لیحزن الذین آمنوا» شامل آن هم بشود. این کار برخلاف ادب است که در حضور دیگران دو نفر با هم درگوشی صحبت کنند و نتیجه‌اش حزن مؤمنین است و شیطان آدمی را وادار می‌کند که کاری انجام دهد که موجب ناراحتی دیگران بشود.

انگیزه‌های شیطانی برای نجوا مختلف است؛ مثلاً کسانی می‌خواهند خودنمایی بکنند که ما یک خصوصیتی با این شخص داریم و سخنان محرمانه‌ای با یکدیگر داریم که دیگران نباید از آنها باخبر شوند، این گونه انگیزه‌ها صرف نظر از آثار سوئی که بر نجوا مترتب می‌شود، خود به خود ضد ارزش است. در همین سوره اشاره می‌فرماید به مطلبی که در زمان پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه و آله وسلم اتفاق افتاد و آن این بود که کسانی زیاد به آن حضرت مراجعه می‌کردند و تقاضای ملاقات خصوصی داشتند و این کار مشکلاتی را برای پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه و آله وسلم به وجود می‌آورد هم وقت آن حضرت را می‌گرفت و مانع می‌شد از این که به کارهای مهمتری بپردازند، و هم کسانی از این کار سوء استفاده می‌کردند و چنین وانمود می‌کردند که ما با پیامبر خصوصیتی داریم که باید حرفها را محرمانه با ایشان بزنیم. خدای متعال دستور داد که هر کس می‌خواهد با پیغمبر نجوا بکند و ملاقات خصوصی داشته باشد باید صدقه‌ای بدهد: «یا ایها الذین آمنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجویم صدقة ذلک خیر لکم و اطهر فان لم تجدوا فان الله غفور رحیم» (4) هر کس توانایی دارد موظف است قبل از این که با پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه و آله وسلم ملاقات خصوصی داشته باشد صدقه‌ای بدهد. محدثان نقل کرده‌اند که تنها کسی که به این آیه عمل کرد حضرت امیرالمؤمنین‌علیه السلام بودند که یک دینار داشتند و این دینار را تبدیل به ده درهم کردند و هر وقت می‌خواستند با پیامبر اکرم‌صلی الله علیه و آله وسلم صحبت کنند یک درهم صدقه می‌دادند و هیچ کس دیگر به این آیه عمل نکرد. بعد این آیه نسخ شد و آیه بعدی ناسخ همین آیه است «ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویم صدقات» ترسیدید که اگر قبل از نجوا صدقه بدهید فقیر بشوید «فاذ لم تفعلوا و تاب الله علیکم فاقیموا الصلاة و اتوا الزکوة و اطیعوا الله و رسوله والله خیر بما تعملون» (5) حالا که شما این دستور را عمل نکردید خدا هم بر شما بخشید «تاب علیکم» و این حکم را از شما برداشت‌بروید سایر تکالیفی که دارید انجام بدهید؛ نمازتان را بخوانید، روزه‌تان را بگیرید و کارهای خیر انجام بدهید. این یکی از آیات منسوخه است و شاید کمتر کسی در منسوخ بودنش شبهه‌ای داشته باشد. با تشریح این حکم، معلوم شد کسانی که اصرار داشتند با پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه و آله وسلم نجوا بگویند و ملاقات خصوصی داشته باشند این ملاقاتها برای ایشان یک درهم هم نمی‌ارزد و معلوم شد که این ملاقاتها مصلحتی و لزومی نداشته است.

در آیه 114 سوره نساء موارد نجوای صحیح ذکر شده است؛ نخست می‌فرماید: «لاخیر فی کثیر من نجویم» در بسیاری از نجواها خیری نیست. این لسان نکوهش است؛ یعنی کاری که فایده ندارد چرا انجام می‌دهید؟ بعد مواردی را استثنا می‌کند: «الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح بین الناس» مگر کسی که نجوا را وسیله‌ای برای وادار کردن کسی به صدقه قرار دهد. کسانی هستند که از خودشان خدمتی بر نمی‌آید ولی می‌توانند وساطت در خیر بکنند و برای این که آبروی طرف ریخته نشود بطور خصوصی مطرح می‌کنند. «او معروف» یا می‌خواهند امر به معروف کنند اما برای این که در حضور مردم خجالت نکشد بطور خصوصی به او می‌گویند. «او اصلاح بین الناس» یا این که می‌خواهند مقدمات اصلاح بین دو نفر را فراهم بکنند اول خصوصی با هم صحبت می‌کنند که چگونه با او برخورد بکنیم که کار اصلاح بشود. «و من یفعل ذلک ابتغاء مرضات الله فسوف نؤتیة اجرا عظیما» نه تنها این گونه نجواها بد نیست بلکه کسانی که برای رضای خدا چنین کارهایی را انجام بدهند اجر عظیمی خواهند داشت.

ادامه دارد

پاورقیها:

- 1) مجادله (58) آیه 7.
- 2) همان، آیه 8.
- 3) همان، آیه 10.
- 4) همان، آیه 12.
- 5) همان، آیه 13.